

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که عرض شد راجع به آشنایی با تحلیل رجالی و تحلیل فهرستی عرض کردیم قبل از ورود در بحث که انشاء الله امیدواریم بتوانیم با طول و تفصیلش هم به سرانجام برسد، بحثی را به عنوان مقدمه مطرح کردیم، مقدمه بحث و در این مقدمه دو سه تا مطلب بود یکی تعریف اجمالی فهرستی و رجالی بود یکی هم این که ما با تعریفات افراد از خبر صحیح یا خبر معتبر می دهند می توانیم بفهمیم که مبنای فهرستی دارند یا مبنای رجالی این توضیح گذشت.

مقدمه بعدی این بود که ما یک مقدار از عباراتی را که اصحاب فعلاً آوردند یعنی آوردند فعلاً به عنوان موجز برای اینکه این زیر بناها روشن بشود عده ای از آن عبارات را تحلیل کردیم حالا نمی دانم این ذیل مقدمه دوم بود یا مقدمه سوم چون فاصله زمانی شد، عرض کنم که در این جهت یکی از عباراتی که محل کلام است عباراتی است که مرحوم شیخ طوسی در عده دارد مرحوم شیخ طوسی در عده در بحث حجیت خبر مطالبی را گفته که می تواند یک مقدار برای ما راهگشا باشد اولاً هدف ما خواند کامل عبارات ایشان یا مبانی ایشان یا توضیح مبانی ایشان نیست اگر خداوند توفیقی داد چون باید یک بحثی هم از حجیت خبر بکنیم در بخش اصولش مثلاً متعرض بشویم آن وقت کلمات شیخ طوسی حالا بعض کلمات دیگر هم شاید اضافه بشود و بررسی بشود الآن هدف ما بیشتر نکته این است که از عبارات شیخ طوسی آیا ما می توانیم در بیاوریم که مثلاً بین شیعه یک ارتکازی بوده حالا این ارتکاز یا در جانب رجالی یا در جانب فهرستی، مثلاً ما به این مناسبت مقدمه این بود حالا یاد آمد، به این مناسبت فرض کنید دیدیم که مرحوم ابن شهر آشوب نقل می کند از شیخ مفید که شیعه از زمان امیرالمؤمنین تا زمان امام عسکری چهارتا اصل را تألیف کرده که به اصول اربعه مأه معروف در عبارت غیر از این عبارت از زمان امام صادق است اگر این عبارت درست باشد این عبارت صحیح باشد طبق این عبارت مرحوم ابن شهر آشوب ارتکاز شیعه رو مباحث فهرستی بوده چون اصول و مصنفات از ضوابط فهرستی اند نه رجالی و این معنایش این است که از قرن اول از زمان امیرالمؤمنین ارتکاز شیعه در طرف فهرستی بوده یا اگر آن عبارت دیگر که از زمان امام صادق اصول درست شده معلوم می شود ارتکاز شیعه از قرن دوم نه قرن اول روی جهات فهرستی بوده آن وقت ما الآن عبارت شیخ طوسی را می خواهیم بخوانیم از شیخ طوسی اجمالاً این طور معلوم می شود که شیعه یا عمل می کرده به روایات افرادی که امامی بودند یا اگر در مذهب نبودند به خاطر وثاقت این نکته اساسی این است به خاطر وثاقت و این مطلب به شیخ طوسی در یک مجموعه از افراد نسبت داده شده یک به اصطلاح تقریباً آن جای که ما می دانیم اولین شخص مرحوم محقق حلی در رساله عزیه رساله ای دارد به نام عزیه در آنجا ایشان نسبت داده به شیخ طوسی که سر عمل اصحاب به روایات مخالفین کسانی که شیعه نبودند یا از فرق باطله شیعه بودند به خاطر وثاقت است این نکته، اگر بحث سر وثاقت باشد یعنی رجالی، اگر بحث سر اصول باشد یعنی فهرستی ما می خواستیم این نکته را یک مقداری توضیح بدهیم که یعنی نکته اساسی این است و هدف اساسی از بحث هم باز فقط این نکته رجالی و فهرستی نیست چون ما الآن یک بحثی داریم که فرض کنیم در قرن اول تا قرن دوم زمان امام صادق این کتب شیعه عمده کتب شیعه تألیف شده از قرن دوم از میانه قرن دوم که صد و پنجا که مثلاً صد و چهل و پنج بغداد دیگر رسماً افتتاح

شد و رفتند مردم بغداد تا حدود سه صد و ده و این‌ها این مکتب اول بغداد است این را هم باید توضیح بدهیم خصائص این مکتب اول بغداد را از سال حدود دویست که عده‌ای از شیعه به قم آمدند مخصوصاً اشاعره در قم قوی شدند مکتب قم را تا حدود سال چهار صد از سه صد و مثلاً بیست و پنج بیست و بیست و پنج با ورود کلینی به بغداد مکتب دوم بغداد است تا چهار صد و پنجا که خروج شیخ از بغداد و توجه ایشان به نجف است،

س: ورود کلینی هم به بغداد تأثیری دارد در مکتب

ج: چون کلینی که آمد کتاب کافی در بغداد رواج پیدا کرد در قم خیلی رواج نداشت این‌ها را باید توضیح بدهم الآن چون هدف ما این نیست هدف ما دنبال آن ارتکاز است که آیا ارتکاز شیعه این طور که مثلاً ابن شهر آشوب از مرحوم شیخ مفید نقل می‌کند که از زمان امیرالمؤمنین تا زمان امام عسکری اصول اربعه مأه مطرح شد اگر تعبیر اصول اربعه مأه باشد، ارتکاز شیعه روی فهرست است اگر نه به خاطر وثاقت باشد که مرحوم شیخ می‌فرماید حتی به فرق باطله شیعه عمل شده به خاطر وثاقت بوده البته عبارت شیخ را می‌خوانیم که معلوم بشود واقعاً مراد شیخ همین معناست یا نه؟ لیکن این معنی که شیخ گرفته به عنوان وثاقت این در کلمات محقق حلی در یک مجموعه رسائل از محقق چاپ شده،

س:

۱۰:۶

چاپ شده

ج: بلی همین عزیه هم چاپ شده، رساله عزیه ایشان چاپ شده که شیخ آنجا لفظ سکونی را بیاورین که شیخ طوسی گفته چون این‌ها ثقه هستند اصحاب عملت بروایات سکونی این را می‌خواهیم یعنی به عبارت دیگر اجمال مطلب مطالب رجالی از زمان شیخ تدریجاً در ارتکاز شیعه وارد شده از سال چهار صد و پنجا این را نمی‌شود انکار کرد از سال چهار صد و بیست، چهار صد و ده که شیخ آمده شیخ در ارتکاز شیعه در مباحث رجالی دست داشته خودش هم رجال نوشتند به خلاف مشاهیر بغداد که رجال بغدادی یعنی به اصطلاح متعارف علمای بوده، ابن عقده در کوفه بوده حمید ابن زیاد در کربلا بوده نینوا بوده و این‌ها مثلاً شیعه اثنی عشری نبودند امامی نبودند یکی زیدی بوده یکی هم واقفی بوده لیکن اتجاه کلی از قرن پنجم از اوائل قرن پنجم انصافاً مباحث رجالی جا باز می‌کند یعنی رو وثاقت کار می‌کنند و از عبارت شیخ این طور استظهار می‌شود که این از قرن دوم بوده تمام این همت ما این است این را بعد می‌خواهیم ضیح کافی آیا واقعاً از قرن دوم شیعه به خاطر مسأله وثاقت به اخبار مثلاً خود شیعه یا به اخبار اهل سنت یا واقفی‌ها فتحی‌ها عمل کردند از ظاهر عبارت شیخ ما امشب دنبال این، چون عرض کردم خودم تحلیل بحث و این‌ها مفصل است الآن فقط دنبال این ارتکاز هستیم بدون شک از قرن پنجم از زمان شیخ که عظمت شیخ هم اقتضای کرد بحث‌های رجالی جا باز می‌کند نه به معنای این که معیار رجالی بشود لا اقل به این معیار که مثلاً گفتند راوی این روایت ضعیف است لیکن اصحاب عمل کردند همین که بیاید بحث رجالی غیر از این که بگویند امامی است یا امامی نیست؟ اصلاً همین که بیایند بگویند ثقه بوده یا ثقه نبوده یا ضعیف است یا ضعفه که، این بحث این بحث این جهت و بلا شک از زمان علامه قطعاً در وجدان شیعه راه افتاده از قرن هشتم راه افتاده عرض کردم نکته‌اش خوب دقت کنید نمی‌خواهم بگویم کسانی که بعد از علامه آمدند تا زمان ما همان مبانی رجالی را قبول کردند خبر صحیح را قبول کردند، خبر ضعیف را رد کردند نه مراد من این است اگر هم خبری را قبول کردند گفتند این ضعیف است ببینید ریشه صحبت صحبت رجالی است لیکن اصحاب عمل کردند یا صحیح است، لیکن اصحاب عمل نکردند و به

عکس آنچه که مرحوم شیخ قدس الله نفسه می فرماید که ایشان می گوید وثاقت تصادفاً علامه به خبر موثق هم عمل نمی کند اگر حالا آقای خوبی بعدها به خبر موثق مثلاً عمل می کنند علامه صاحب مدارک اینها اصلاً به خبر موثق عمل نمی کردند سنی باشد واقعی باشد ثقه هم باشد نمی خواهم بگویم که دقیقاً آنچه را که مرحوم شیخ گفت مثلاً، من هدفم این است که آیا از همان قرن دوم که علمای ما نوشتند و اصحاب شروع کردند تدوین چه حالا در بصره در درجه اول در کوفه نظرشان رو وثاقت بود اگر حدیث سکونی را قبول کردند چون ثقه بود این طور که مرحوم محقق نسبت داده البته عرض کردم بعدها یعنی بعد به آنی که من دیدم اولین نفر مرحوم آقای تستری در این قاموس ایشان نوشته عبارت شیخ در عده دلالت بر این مطلب نمی کند که چون سکونی بوده ازش، این مناقشه شده لیکن ظاهراً ایشان یا گفته مثلاً من که مراجعه کردم اولین کسی که این عبارت را فهمیده محقق است در رساله عزیه ایشان این مطلب را فهمیده درست هم هست این مطلب را فهمیده لیکن حق با آقای تستری است عبارت شیخ دلالت بر این معنی ندارد و اصولاً اشکال چیز دیگری دارد حالا من نمی خواهم الآن وارد بحث، من الآن در این مقدمه دنبال آن محیط عام آن جو عام آن ارتکازات دنبال ارتکاز، آیا واقعاً از زمان امیرالمؤمنین شیعه رو اصول حساب کرد یا رو وثاقت راوی حساب کرد؟ اگر رو اصول حساب کرد می شود فهرستی اگر رو راوی حساب کرد می شود رجالی یک عبارات شیخ مشعر به این است که رو وثاقت و البته در باره سکونی عبارتش جور دیگری است چون امشب لا اقل به اندازه خواندن می خوانم و این انصافاً یکی از نکات لطیفی است که در کتاب قاموس آمده که عبارت شیخ دلالت بر این معنی ندارد و اصحاب درست نفهمیدند نمی دانم قاموس را بیاورید خود عزیه را هم بیاورید،

س: بفرمایید، تستری به اصطلاح معنی هم می کند که مقصود شیخ چه بود یا فقط اشکال می کند؟

ج: نه اشکال می کند درست نمی تواند شرح بدهد، بلی بفرمایید

س: عزیه را بفرمایید

س: بلی الرسائل التسع راجع به رساله اولی عن مسائل العزیه المسأله الاولى

ج: یا من نشناختم ظاهراً اولش هم نوشته نشناختم یا عزالدین عزالدوله یک کسی این جوری باید، یک چیزی باید این جوری باشد دیگر عزالسلطان عزالدوله، به نظرم،

س: بین الامیر الکبیر عزالدین عبدالعزیز اعز الله اولیائه

ج: به نظرم در حاشیه نوشته لم يعرف یک چیزی به ذهنم می آید

س: در این چاپ که آقای استادی انجام دادند گفتند یک رساله ای در مورد

۴۰: ۱۱

محقق نوشتیم آن جا توضیح دادیم این آقا که است؟

ج: این جور من دیدم راست است، علی ای حال فعلاً من خودم من هم اطلاع ندارم که این امیرکبیر عزالدین بلی شروع مسأله این

است: المعانی النجسان اذا لم یتغیرا بالنجاسه، این مسأله ای بعد

ج: بعد ایشان البته، در جای دیگر هم می گوید فقط یکبار نیست،

س: بلی طبعاً این باری که با روایت سکونی در همین مسأله برخورد می کند، ایشان می گوید قلوا یلزم الطهاره الماء

۲۰: ۱۲

و هوی منفی بقوله عليه السلام الماء يطهر و لا حالا يُطهر یا يطهر قلنا،

ج: خودش دارد ضبط این در کافی هم آمده این حدیث در کافی هم است، احتمالاً این جور خوانده بشود، الماء يُطهر و لا يُطهر حالا اختلاف کردند در قرائت این،

س: قلنا الروایة ضعیفة و ان الراویة لها السکونی و هو عامی ولو صحت روایت لكانت منافیة لمسائل کثیره اتفق علیها فیجب اطراحها او تخصیصها این بار اولی است که محقق در همین رساله،

س: اسم سکونی را برده

س: بعد یک چند صفحه جلوتر ایشان فرمودند قولوا الروایة، شاید هم همان قول را دارند نقل می‌کند

ج: نه شاید این در آن رساله عزیه متن بوده ایشان دارد جواب می‌دهد قوله،

س: قوله اقول است

ج: بلی همین شاید آن در سؤالش یعنی در سؤالش بوده که روایت ضعیف است چطور شما مثلاً جواب دادین بلی،

س: این جا اقول که این جور گفتند ولی در اقول بعد جور دیگر، می‌گویند که قولوا الروایة مستندة الی السکونی و هم عامی قلنا هو و ان کان عامی فهو من ثقات الروات

ج: این ببینید دقت کنید،

س: و قال شیخنا ابوجعفر رحمه الله فی مواضع من کتبه که اینجا استادی حاشیه زده گفتند ایشان فرمودند کتبه ما فقط همان که در عده است را پیدا کردیم همان یکجا در کتاب دیگری پیدا نکردیم، ان امامیه مجمعه علی العمل بمایرویه السکونی و عمار و من ماثلهما من الثقات و لم یقدح فی مذهبه فی الروایة مع اشتها الصدق و کتب جماعتنا مملوءة من الفتاوی المستند الی

ج: این عبارت به نظر من اساس این شد که تا زمان ما همه تصور کردند شیخ ابوجعفر رحمه الله یعنی شیخ طوسی سکونی را توثیق کرد گفته ثقة، ثقات اصحابنا و آقای تستری نوشته نه شیخ این طور نگفته حالا می‌خواهی عبارت قاموس را هم بیاورین، تستری را بیاورین اگر قاموس داشته باشید جلد یک،

س: بلی دارم الآن می‌آورم، در ذیل

س: قاموس در مقدماتش آورده یا ذیل سکونی

ج: به نظرم در مقدمات دارد در ذهنم این طور است خیلی وقت پیش دیدم ایشان، البته قاموس انصافاً یک نکات بسیار بدیعی دارد اخیراً دیدم فاضل معاصر ما همین که ابو غالب تحقیق فرمودند اگر اسم

س: بلی بلی،

۴۹: ۱۴

ج: ایشان فرمودند آقا عزیز رحمت الله علیه که مرحوم آقا سید ابوتراب خوانساری معروف بود در رجال خیلی فوق العاده ایشان یک فوائد رجالیه داشته که چاپ نشده چهل و پنج فایده رجالی است بعدها صاحب قاموس آن را گرفته در قاموس آورده،

س: نه معلوم نیست اصلاً دیده باشد، صاحب قاموس

ج: ایشان نقل می‌کند از آن آقا هردو ثقة اند آن‌که من هردو رفیق ما هستند هردو را کاملاً می‌شناسیم لیکن جلالت شأن آقای شیخ محمد تقی هم اجل است از این‌که این مطلب را از کسی نقل بکند و نسبت ندهد در هیچ‌جا نسبت نمی‌دهد و انصافاً هم در قاموس

در بعضی بحث‌ها خیلی فوق العاده هم قاموس از این جهت یک نواخت نیست انصافاً در بعضی جهات خیلی، مثلاً فرض کنید اسماعیل ابن جابر خیلی قشنگ وارد شده احتمالاً شاید این مطلب خیلی دور از آبادی نباشد احتمالاً به هر حال این آقای چیز چاپ کرده این مطلب را البته واقعاً هم خوب نبود چاپ می‌شد لیکن به هر حال چون چاپ کرده،

س: حساب شده این

۱۵:۵۰

ج: یکی از این رسائل کتابهای که اخیراً نوشته به نظرم در یومیات مال سیدصادق بحر العلوم آنجا در اوائلش در یومیات نوشته حدثنی صدیقنا العزیز آقای سیدعبدالعزیز طباطبایی که فوائد رجالی مرحوم آقای سیدابوتراب خوانساری چهل و پنج فایده بوده در اختیار ایشان بوده نسخه خطی و آن را در کتاب قاموس پخش کرده به اصطلاح،

س: خب این تألیفات حاج سیدابوتراب معلوم است

ج: بلی

س: این عبارتی که فرمودین مقدمه قاموس فوائد الفصل الثالث عشر، جلد یک صفحه ۲۰، شما فرمودید صفحه گفته بشود، ان الشیخ فی العده عد جمع من ثقات العامه و النواسیه و الواقفیه و الفتحیه و اشترط فی جواز العمل بروایتهم امرین: احدهما عدم وجود المعارض لخبرهم الثانی عدم اعراض الطائفه عن مضمون ما رووه بالافتاء بخلافه و نقل ان الطائفه عملت باخبارهم الجامعه لامرین فتوهم المحقق و من بعده

ج: من بعده

س: علامه انه نقل اجماع الطائفه

ج: و من بعده علامه نه من بعده،

س: بلی عرض کردم

ج: لیکن اساس مال محقق است این اشتباه اصل این است اشتباه مال محقق است

س: انه نقل اجماع الطائفه علی العمل بروایته کنقل الکشی اجماعهم علی العمل بروایه سته من اصحاب الباقر علیه السلام و سته من اصحاب الصادق علیه السلام

ج: این جا عمل ندارد که روایت کشی ندارد،

۱۷:۳۷

تصحیح مایصح عن هولاء کجا عمل دارد

س: فسته من اصحاب الکاظم علیه السلام

س: این اصحاب اجماع دارد

ج: اصحاب اجماع که تأیید شده، در بعضیاش تصدیق است دوتاش تصحیح تصحیح مایصح عن هولاء حالا این ها هم چون بحث‌های مفصلی دارد انشاء الله آن جا متعرض می‌شویم بفرمایید

س: مع انه نقل اجماعهم عن الامامیه الذین نقلوهم الکشی و اما اولئک العامه

ج: امامیت‌شان که مسلم است

س: نه ایشان احتمالاً دارند می گویند که شیخ که مثل عبارت کشی اجماع بر عمل به روایت این ها را آورده این ها هم مورد اجماع بوده نه بعدی ها این جوری عبارتش را دوباره بخوانم قد توهم محقق و من بعده العلامه انه نقل اجماع الطائفة على العمل بروایاتهم كنقل الكشي اجماعهم على العمل برواية فلان وفلان مع انه انما نقل اجماعه على الامامية الذين نقلهم الكشي، ج: امامیت شان که مسلم است که،

س: نه می گوید اجماعش را بر عمل به این امامی ها را نقل کرده و اما اولئک العامه و النواسیه و الفتحيه و الواقفيه فانما دعت اجماع على العمل، على جواز العمل بروایتهم فی ما لم يكن لها معارض من روايه اماميه، و اعراض عنهم من علمائهم، س: لم يكن اعراضاً

ج: اعراض اسم کان است،

س: بلی بلی

س: و هو فی معنى ان الخبر الموثق باصطلاح المتأخرين انما يكون حجة اذا كان حاویاً لشرطین و هو ان اقول لك عبارته حتى يتبين لك الحقيقة،

ج: می آورد عبارتش را

س: بلی این جا عبارت را می آورد بعد چندتا عبارت را آورده حالا می خواهید همه اش خوانده بشود می خواهید عبارت خوانده بشود بعد،

ج: نه بعد اولش سر مطلب

س: و ان لم يكن هناك من الفرقة المحقه خبر يوافق ذلك و لا يخالفه و لا يعرف لهم قول،

ج: خب باشد این را ردش بکن این چون بعد خودم می خواهم بخوانم

س: قال فاذا كان الراوى من فرق الشيعة مثل الفتحيه و الواقفيه و غيرهم نزل فيما يروى فان كان

: ۲۰

او خبر آخر من جهة

ج: الى آخره این هم باشد بعد

س: این هم چیز بعد این عبارت را تا آن جایی آورده که تهش این جوری است،

ج: لاجل ذلك،

س: لاجل ذلك

ج: عملت الطائفة برواية

س: و لاجل ما قلنا عملت الطائفة باخبار الفتحيه و فلان وفلان،

ج: ناوسیه ندیدم در عبارت شیخ ناوسیه دارد ایشان، صاحب قاموس

س: ناوسیه دارد چرا

ج: ای،

س: بلی عده،

ج: عده دارد،

س: و فنوا فضال و فلان و فلان و غیرهم فیما لم یکن عندهم فيه خلاف بعد ایشان مرحوم

ج: تستری

س: قاموس صاحب قاموس ثم ان کشی عدّ عبدالله ابن بکیر من اصحاب اجماع و الشیخ كما رأیت لم یفرق بینه و بین

۴۲: ۲۰

فتحیه و اما عده منهم عثمان ابن عیسی و ابان ابن عثمان فالاول و ان کان واقفياً الا ان الظاهر رجوعه اخیراً لروایت توبته و الثانی ناوسيته فی کلمه من الکشی غیر محققه، و کیف کان و الترجیح فی ابن بکیر و نظرائه لقول الشیخ فانه کان فقیهاً محدثاً و قال ماقال محققاً و عن درایه و عن کشی فاستند الی شیخ العیاشی و العیاشی استند الی استاذہ ابن فضال فتحی، این کل بحث،

ج: نه این که دارد که این هذا من توثیق هولاء همچو عبارتی

س: این کل عبارت این است

ج: باز مال اسماعیل ابن ابی زیاد را بیاور در همین قاموس خود سکونی،

س: بلی اسماعیل ابن ابی زیاد

ج: خیلی خود ایشان هم خراب کرده عبارت باید توضیح بدهد، هم محقق خراب کرده هم ایشان بعد خراب تر کرده توجیه نشده مطلب،

س: اسماعیل می رود جلد

ج: دو،

س: بلی چون این جا اسحاق است دیگر بعدش

ج: اسماعیل ابن ابی زیاد، چون اسماعیل ابن مسلم هم هست اسمش اما ابی زیاد قبلش است البته آقای خویی بعد از اسماعیل جایی که همزه است، آقای تستری روی ز حساب می کند ابی را می اندازد اسماعیل ابن ابی، آقای خویی عنوان ابی زیاد می گیرد،

س: این جا ایشان این جا معلومه ابی زیاد اشاره می کند

ج: بلی روی حرف همزه است؟

س: بلی بلی،

ج: خیلی خوب بعض جاها دیدند نه می رود رو حرف بعدش بعدش هم ایشان چیز می کند غالباً تبع چیز است؟

س: تنقیح المقال

ج: تنقیح است، مامقانی

س: جلد دو صفحه ۲۰ شماره ۷۷۵ اسماعیل ابن ابی زیاد قاموس الرجال

ج: بعد اقول داشت حالا کلمات مامقانی باشد قال

س: بلی کوتاه است مامقانی، بعد یقول و عده البرقی فی اصحاب الصادق علیه السلام

ج: هیچی این ها را ردش کن

س: ثم ان المصنف طول فيه بلاطائل و خلف و خبط اثبات الامامیه و وثاقتہ

ج: خَبَطَ خَبَطَ، خلط و خبط و ملخص القول فيه ان الرجل ضعفه الفقيه فقال في ميراث مجوسه لا افتى بماينفرد السكونى بروايته و صرح الشيخ فى العدة بعاميته بعد كlash شيخ را مى آورد كامل بعد مى گویند نقلنا كلام الشيخ بطوله لان المحقق توهم ان كلامه هذا دال على ان الاماميه مجمعون على العمل بروايته مع انه كماترى عن ذلك بمراحل

ج: اين جا گفتم كه حمله مى كند كه اصلاً

س: كيف و هو دال على ان خبره اذا كان مخالفاً لخبر اماميه او فتوى اماميه وجب طرحه و ان مايجوز العمل به فيما لم يكن لهم خبر على خلافه و لا شهره على خلافه و مماذكرنا يظهر لك ما نقضهم و ابرامهم ان الدعوى الشيخ الاجماع هل يقتضى موثقيته ام لا؟ كسقوط قولهم بان قول الصدوق معارض بنقل الشيخ الاجماع فان كلام الصدوق و الشيخ كما ترى متفقين فى ثبوت خبره فيمن انفرد به، و عارض خبره خبر الاماميه،

ج: البته من انفرد به لازم نیست كه معارض باشد ممكن معارض ندارد و افراد هم باشد،

س: و من الغريب ان اين جورى خب تعاقبش تند تند خوانده

ج: چه كار كنيم ديگر معروف

س: بلى

ج: معروف است ايشان،

س: بلى معروف است به اين جهت

ج: بلى آقا تسترى معروف است، ديگر چون معلومه چون معروفه ديگر اشكال ندارد ديگر بلى بلى

س: و من الغريب ان المصنف رد معارضته قول الصدوق بنقل اجماع الشيخ بان كلام الصدوق لا دلالة فيه على جرح، فهل الجرح احمر او اخضر او له قلب او ظلم

ج:

۲۵: ۱۲

ضبط مى شود آقاى خويى مى فرمودند يك سيدى من ديده بودمش مال همان جنوب خراسان سيد خويى شوخ هم بود آقاى خويى مى فرمودند كه اوائلى كه آقاى خويى درس مى دادند پدرم مى گفت، در آن مقبره مرحوم

۲۵: ۲۲

هنوز اين مسجد نبود، خب مقبره اى بود آن محل خب پور مى شد، گفت يك شب اين آمد درس و بعد يك دفعه گفت سيدنا هذا يلزم منه التناقض حالا كسى هم اشكال نمى كرد

س: بلى وسط درس

ج: سر درس آقاى فرمودند خيلى خوب حالا وجه تناقضش را بفرماييد گفت اين هم كلش را انداخت گفت هذا منه التناقض و التناقض لا شاخ له و لا دم، يك دم گفت يك دم مى گفت اصلاً مجلس را بهم مى ريخت حالا اين شاخ و دم دارد به عربى گفته، گفت و التناقض آقاى خويى پدرم مى گفت اصلاً وضعش دور دوم آقاى خويى اصولش، وضع مجلس را بهم ريخت مجلس درس را و لا شاخ له و لا دم يك دم محكمى گفت حالا ايشان هم فقط عربى کرده،

س: الا ان الاساس اذا كان اصله وجاً يزيد فروعه اعوجاجاً

ج: بلی خوب نبود نه انصافاً و خود ایشان هم تحلیل نکرد حالا من توضیحاتش را عرض می‌کنم خودش ایشان هم تحلیل نکرده
س: ایشان می‌گویند اشکال یک نکته دیگر پیش آمده آن هم سکوت رجال نجاشی و فهرست و رجال شیخ و فهرست و فهرست
نجاشی که ایشان می‌گویند این سکوت نکته‌ای ندارد اصل بر سکوت است

ج: الی آخره، عرض کنم که حالا ما

س: اولاً

۴۷: ۲۶

ج: بلی واضح است آبی بودنش گفته شده که شیعه است

س: قبر حبوبی دست‌شان بود اول

ج: بلی مقبره،

س: الآن آن‌جا بسته است این سال‌های

ج: بلی چرا، می‌فرمودند ایشان یک دوره دوم یا سوم دوره می‌رفتند دوره آقای خویی را

س: خیلی بزرگ نیست یک سی، چهل نفر

ج: بلی همان درس ایشان آنجا بود و باز پدر من می‌فرمود یک شب ما بودیم پدر آقای خویی حاج سیدعلی اکبر آمد درس فرمودند
من آن شب آنجا بودم آمد درس پدرشان آقای خویی می‌گفت آقای خویی تا چشمش به پدر افتاد گفت قد حضر مجلس سماعه
الوالد آمد از منبر پایین به احترام پدر درس را ترک کرد یا شرف الوالد المجلس همچون تعبیری پدر گفتند من آن شب هم بودم که
آقای حاج سیدعلی اکبر پدر ایشان در آن جلسه درس حاضر شدند رضوان الله علیهم اجمعین، آقا برگردیم به بحث‌مان.

الآن هدف من در این بحث مقدمه دنبال یک نکته دیگری هستیم اصلاً ما عرض کردیم اجمالاً از زمان شیخ در ارتکاز شیعه بحث‌های
رجالی وارد شد حالا به آن دقت نبود وارد شد، از زمان علامه این بحث‌های رجالی خیلی دیگر عمق پیدا کرد حتی مرحوم الآن
ملاحظه می‌فرمایید بعضی از نکاتی را که محقق فرمودند نکات رجالی است اما دیگر از زمان علامه تا زمان ما خیلی عمق پیدا کرد
چه حالا به رجال عمل کرد یا نکرد اما معروف شد صحیحۀ فلان، موثقۀ فلان حسنۀ فلان این استاندارد علم شد یعنی پیش ما رسماً
این راه افتاد حسنۀ و صحیحۀ و موثقۀ حالا بحث سر این است که آیا واقعاً از قرن دوم یا قرن اول مثلاً آیا واقعاً در ارتکاز شیعه این
بحث‌های رجالی وثاقت یا چیزی شبیه بحث‌های فهرستی آیا می‌توانیم اثبات کنیم یا نه؟ بر این مطلب اولاً یک نکته‌ای را من عرض
کنم چون یک محیط عام باید تصویر بشود در دنیای اسلام در قرن اول چون قرن فقهاست که عرض کردم در قرن اول اصولاً مباحث
رجالی مطرح نیست اصلاً در قرن اول کلاً مطرح نیست یعنی کسانی که در قرن اول مطرح اند بیشتر به عنوان فقیه مطرح اند نه به
عنوان محدث و راوی به عنوان فقیه و چون شأن فقات و جلالت شأن داشتند دیگر نمی‌آمدند در حدیث ایشان نق بزنند که این‌جا
مثلاً ضعیف است یا مرسل است؟ یا این شناخته شد یا این حدیث را از کجا آورد اصولاً جلالت شأنشان مثلاً فرض کنید امام باقر
اگر مطلبی می‌فرمودند دیگر نمی‌آمدند بگویند سندش درست است یا نه؟ بحثی که در آن زمان مطرح می‌شد بحث تفریح بود شبیه
بحث قیاس بحث استنتاج بود بحث استنباط بود بحث این بود که آیا این مطلب از این در می‌آید یا از این در نمی‌آید بحث دیگری
هم که آنجا خیلی مطرح شد چون مخصوصاً نسبت به آن اولی و دومی و مخصوصاً اولی و دومی بالخصوص دومی خیلی نظر
داشتند خیلی از مطالب در حقیقت فقه دومی بود مخصوصاً در مدینه فقه او و پسرش عبدالله ابن عمر خیلی رواج داشت یعنی بیشتر

بحث‌ها این شد و آنچه که ممکن بود یک مطلبی را ایشان به عنوان یک حکم موقت گفته باشد این را به عنوان سنت گرفتند یعنی طبق بحث‌ها این طوری بود یا در مسأله روایت نبود در مسأله آیه قرآن نبود این‌ها استنتاج کردند استنباط کردند روی این استنباط‌ها بحث می‌کردند بحث بیشتر فقهاتی بود تا روایتی در قرن اول این طور بود و در قرن دوم تا اوایل هم همین طور بود دیگر از سال‌های صد و سی و چهل البته دقیقاً ما الآن تاریخش را نداریم، توسط مثل شعبه اول می‌گویند اول من فتش عن الرجال بالعراق شعبه ابن الحجاج که اهل بصره بود این زمان امام صادق وفاتش صد و شصت است زمان موسی ابن جعفر است ایشان شروع کرد به تفتیش این اوایل بحث‌های رجالی است یعنی از سال‌های صد و سی و صد و چهل بحث‌های رجالی شروع شد و الا نظر اصلاً مثلاً فرض کنیم مالک که فقیه مدینه است کتابش هم موطأ کتاب معروفی بود می‌گویند حتی منصور دوانیقی بهش گفت که ما این کتاب را بنویسیم به کعبه آویزان کنیم که همه مسلمان‌ها بهش عمل بکنند کتاب موطأ مالک را که مالک می‌گویند قبول نکرد مالک مثلاً فرض کنیم در بحث زمین است کجاست، یک مطلبی را از عمر نقل می‌کند که یک کسی زمینی داشت پهلوی یک زمین دیگری یک نفری هم این ورش زمین داشت هم آور به این آقا گفت بابا من می‌خواهم آب را از زمین خودم بیایم رد کنم از زمین تو برسانم به آن زمین بعدی این گفت نه ملک من است اجازه نمی‌دهم این گفت خب برای تو ضرر ندارد آب از زمین تو رد می‌شود تازه برای زمین تو هم نافع است دیگر در وسط قرار می‌کرد قبول نمی‌کرد بعد این قصه را به عمر گفت عمر گفت نه باید حتماً آب کشیده بشود حتی در یکش دارد لَأَمْرَ الْمَاءِ وَلَوْ عَلَى بَطْنِكَ، ولو در شکمت هم شده این آب را باید از روی زمین رد بکنیم این را نقل می‌کند بعد می‌گوید همان شخص راوی می‌گوید و قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار دقت می‌کنید،

س: یعنی ایراد می‌گیرد

ج: یعنی ببینید می‌خواهد بگوید که در حقیقت عمر این‌جا عمل به لا ضرر کرده این الآن ضرر آن شخص است می‌خواهد آب را از این زمین بکشد به آن زمین، زمین تو در وسط است خب ضرری برای تو ندارد بگذار آب از زمین تو رد بشود به آن طرف برسد به آن قسمت دوم برسد ببینید این کتاب موطأ که کتاب معتبری است بعدها در قرن بعد از قرن سوم یک دفعه مناقشات رجالی یعنی ارتکاز اصلاً روی رجال و این‌ها نبود می‌خواهم این نکته را عرض کنم این‌که شروع کرد مثل شعبه ابن الحجاج بعدش یحیی ابن سعید انصاری دیگران که حالا انشاء الله باید این را جداگانه عرض بکنم کسانی که اوایل بحث این بحث‌های توثیق که شروع شد دیگر یواش یواش در قرن سوم دیگر افتادند در رجال مثلاً آمدند گفتند این مطلبی را که مالک از عمر نقل کرده درست است یک نفر هم یحیی ابن فلان مدنی اما همین شخص این را از پیغمبر نقل می‌کند گفتند این جزء صحابه نیست این مرسل است ببینید یک مطلبی در موطأ مالک به عنوان فقیه مدینه آمده یک تکه‌اش را قبول کردند چون گفتند ایشان عمر را درک کردند یک تکه‌اش را قبول کردند چون گفتند ایشان عمر را درک کرده یک تکه‌اش که از رسول الله است قبول نکردند این در جو فقهی نبود می‌خواهم این را عرض کنم در قرن اول نبود در قرن دوم هم در اوایل نبود مثلاً امام باقر وقتی می‌فرمایند قال رسول الله فقیهی مثل امام باقر با آن جلالت شأن با حالت قبول می‌کردند به عنوان فقیه، در قرن سوم که رسید گفتند ابو جعفر عن النبی مرسل این بحث‌ها بعد شروع شد گفتند امام باقر لم یدرک رسول الله دقت کردین چه شد؟ می‌خواهم یک مقدار شرح ما جری علیه اهل سنت را بگویم این در آن زمان امام باقر نمی‌گفتند این مطلب را تصادفاً همین حدیث لا ضرر را اهل سنت دارند مخصوصاً آن قصه‌ای چه است آن مردک؟

مغیره ابن شعبه نه آن یکی دیگر،

س: آن عبارت مال شعبه را بخوانم

ج: باشد نه حالا الآن اصلاً آن کلاً باید جداگانه بحث بکنیم آن عبارتی هست که پیغمبر، ثمره ابن جندب یا جندب جندب هم گفته شد جندب معروف است در آن جا پیغمبر فرمودند که لا ضرر و لا ضرار یا آن انصاری که همسایه شد و آن باغ و آن درخت و این حسابها این را اهل سنت من چند سند برایش پیدا کردم نه یکی نه سند یعنی مصدر و مرسل هم هست این را در ترجمه مغیره عده‌ای از اهل سنت آورده اسانید متعدد پیدا کردم متونش هم مختلف است آن جا اشکال که می‌کنند می‌گویند ابوجعفر امام باقر عن النبی مرسل این در می‌خواهم این را عرض کنم در قرن اول این نبود، امام باقر اوائل قرن دوم شهادت‌شان است صد و چهارده قرن دوم هم تا زمان ایشان، بلکه مثل موطأ مالک که صد و پنجا تألیفش هست موطأ مالک سال صد و پنجا هنوز این بحث‌ها نبود بحث رجالی در حقیقت از زمان همین سال‌های صد و سی و صد و چهل شروع شد شعبه بعد ادامه پیدا کرد و انشاءالله عرض خواهم کرد چون علم رجال عمل اعتباری بود این تابع موضوع معینی هم نبود تابع هدف معینی بود هدفش بررسی رجال روایت راویان سند بود مثلاً در قرن اول، قرن دوم که مطرح شد وثاقت را مطرح کرد بعد از پنجا شصت سال شافعی آمد گفت اگر خبر مرسل باشد قابل قبول نیست بعضی از اهل سنت نوشتند تا آن زمان تا سال دویست اصولاً علما خبر مرسل را قبول می‌کردند این ملتفت نشده علماء از فقهاء قبول می‌کردند نه از مطلق راوی یعنی اگر فقیه نقل می‌کرد رو آن حساب فقاها قبول می‌کردند شافعی آمد گفت نه خبر مرسل حجت نیست طبیعتاً مسأله چه شد؟ مسأله طبقات پیش آمد این آن آقا را دیده آن آقا را ندیده ملاقات باهم کردند اوائل قرن سوم این مسأله مطرح شد که اگر آن آقا را دیده اصلاً از او چیزی شنیده نقل کرده ثابت است این شرط بخاری آخر شرط بخاری است فرض کنیم بنده یک مطلبی را از آقای خویی نقل بکنم مشهور بین علمایشان و منهم مسلم مثلاً و دیگران این‌ها می‌گویند همین که معاصرت باشد کافی است، بخاری می‌گوید اضافه بر معاصرت باید از او نقل کرده باشد ثابت بشود که از او نقل کرده من از آقای بروجردی مطلبی نقل می‌کنم بلی من فرض کن ده دوازده سال بودم آقای بروجردی فوت کردند معاصرت به این معنی اما من از آقای بروجردی من چیزی نشنیدم دقت می‌فرمایید آن‌ها می‌گفت ببینید این شرط‌ها می‌گفت در حدیث اضافه شد در سند اضافه شد شد صحیح علی شرط مسلم صحیح علی شرط بخاری یکی یکی این‌ها می‌تدریجاً بهش اضافه شد بعد بحث اسماء مشتبّه مبهمه اضافه شد بعد بحث تعارض جرحل و تعدیل مطرح شد این همین طور می‌آمد جلو چون زیاد شد،

س:

۳۷ :

ج: ها! این نکته را خوب دقت اما خیلی مطالب خیلی مطالب فرق می‌کند و الآن من وارد بحث اهل سنت هم نمی‌خواهم بشوم الآن وارد نشدم چون آن‌ها یک نکات لطیفی دارد که باید آن‌ها را تحلیل علمی بکنیم انشاءالله تعالی الآن چون در مقدمات هستیم فراموش نکنیم وارد آن بحث‌ها نشدم پس بنابراین در قرن اول ارتکاز رجالی نبود نه وثاقت نه طبقه نه مرسل اوائل قرن دوم هم نبود بیشتر جنبه فقاها را نگاه می‌کردند جلالت شأنش را نگاه می‌کردند این که رویش که است؟ اصلاً ایشان از پیغمبر نقل می‌کند نمی‌کند، ببینید موطأ مالک ورداشته این را آورده، حالا خیلی لطیف هم هست اول قصه عمر را نقل می‌کند بعد می‌گوید و قال قال رسول الله می‌گویند مال عمرش درست مال قال رسول الله درست نیست چون لم یدرک النبی به نظر به جلالت مالک درست می‌شود اما بعدها لذا هم بخاری قبول نکرد این حدیث با این که در موطأ مالک آمده بخاری به اصطلاح قبول نکرد مسلم قبول نکرد بخاری به اعتبار این که ایشان لم یدرک رسول الله دقت می‌فرماید.

اگر این مطالب الآن روشن شد پس جو عام الآن تقریباً دست ماست قرن اول قرن رجال نیست قرن بررسی رجالی نیست وثاقت، از عبارت شیخ در حقیقت در می آید که شیعه حالا آن عبارت مرحوم ابن شهر آشوب که از زمان امیرالمؤمنین قرن اول آنکه خیلی خواهیم گفت انشاءالله ثبوتش بسیار مشکل است شواهد مؤیدش نیست اما از قرن دوم بدون شک تدریجاً هم رسائلی مطرح شد من انشاءالله تعالی در ضمن یک بحث خاص کتابها و رساله های که نوه های صحابه از جدشان نقل می کردند که مشهورترین آنها نوه عبدالله پس عمرو عاص است به نام صحیفه صادقه اخیراً جمع آوری کردند از آنها مشهورتر مسند زید است که از لسان زید از حضرت سجاد از پدرشان از امیرالمؤمنین از رسول الله، نوه عبادۀ ابن صامت است که حدیث لا ضرر در بعض از نسخ مسند احمد یا بر مستدرک پسرش در آنجا این حدیث را آورده حدود نمی دانم نوزده تا بیست تا من شماره گذاری کردم سنت قضی رسول الله قضی رسول الله اقصیة النبی را در آنجا ایشان آورده این هم جزو مجموعه های است که نوه های صحابه نقل کردند اینها هر کدام تاریخ دارند انشاءالله ما باید چون وارد بحث اما اینها همه به ذهن من می آید که بعد از قرن دوم اند یعنی احتمال می دهم بعد از سال صد اند اینها به سال صد نمی خورد همه شان خود مثلاً فرض کنیم نوه عبدالله ابن عمر ظاهراً حالا اگر یا اواخر نود باشد به قرن دوم اشبه است اینها از قرن دوم شروع شده اما این که بحث رجالی را بخواهند در قرن اول و البته مشهورترین نوشته به یک معنایی در آن زمان رساله ای بود که خود پیغمبر رساله های متعددی از پیغمبر نامه های پیغمبر که به یمن نوشتند به ملوک، به آن افراد نوشتند خیلی اینها جمع شده الحمدلله موجود است و اگر یک فرصتی شد به مناسبت کیفیت جمع سنن النبی انشاءالله صحبت، جمع سنن النبی را به سال صد به عمر ابن عبدالعزیز نسبت می دهند که دستور داد از اینها جمع بکنند یکی از نوشته های که آن زمان مطرح بود یک سننی بود که خانمی است از انصار که همین دختر عموی همین عمرو ابن حزم می شود به نام عمره بنت عبدالرحمن الانصاریه ایشان یک مقداری سنن پیغمبر را از زبان عایشه نوشته ایشان صحابه نیست جزو تابعین است و در بعض عبارات دارد که عمرو ابن عبدالعزیز گفت که از سنن عمره هم نقل بکنید سنن عمره را اینها را باید یک شرح مفصلی برای جداگانه برایش انشاءالله توضیح بدهم که یکی از منابع مهم جمع آوری سنن از اواخر قرن اول در حقیقت این مجموعه این نوشته هاست به اشکال مختلف که انشاءالله این، نکته که الآن می خواهیم ما الآن دنبالش هستیم آیا از عبارت شیخ در می آید که همین وثاقت که نکته رجالی باشد از قرن دوم در شیعه مطرح شده از اوائل قرن دوم در میان اهل سنت بحث وثاقت مطرح شد اما تمام مباحث رجالی مطرح نشد هی تدریجاً تا این یک شکل نهایی گرفت علم رجال حتی من غیر شدوذ و لا علۀ که در تعریف صحیح این نسبت دادند مثلاً به اواخر قرن سوم با این که بخاری صحیح نوشته دویست و هفتاد و خرده ای نسبت داند به کسانی دیگری نسبت دادند که انشاءالله تعالی متعرض این نکات را در آن بحث دقیقی که راجع به مبانی حدیث شناسی اهل سنت می شود که مجبوریم در این بحث وارد بشویم آنجا انشاءالله اشاره خواهیم کرد که چرا این دو نکته را اضافه کردند چون آنها در تعریف حدیث ما یرویه عدل ضابط عن مثله الی آخر الاسناد عدل ضابط این می شود رجالی چون شناختن این که عدل هست ضابط هست می شود رجالی که عرض کردم لیکن من غیر شدوذ شدوذ می شود وجدانی اگر راویش منفرد باشد می شود شاذ این وجدانی است این نکته خاص لیکن و لا علۀ بیمار نباشد خود آنها هم اختلاف دارند که این نکته اساسش چه است؟ اصلاً محل حتی در لفظش هم بعضی ها می گویند متعارف شان می گویند معلول، می گویند نه معلول نگویند معلل بگوییم بعض گفتند نه معلل هم نگوییم معلل بگوییم اصلاً در لفظ خود کلمه معلول هم اختلاف دارند که اصلاً این چه جوری تلفظ بشود و چه جوری گفته بشود ما انشاءالله تعالی اینها را در محل خودش انشاءالله عرض می کنیم توضیح می دهیم آن بیشتر نکته حدیث شناسی و درایتی است یعنی درایة الحدیث آن معلول، بیشتر

در اباحت داریه است پس این مجموعه ای تعریف حدیث صحیح یک مقدارش رجالی است عدل و ضابطاش یک مقدارش وجدانی است یک مقدارش هم علم درایه الحدیث است این راجع به آن جو عام.

حالا بحث سر همین است که آیا از عبارت شیخ شیخ آیا واقعاً این مطلبی هم که ایشان نقل کرد آیا شیخ نظرش این بوده که شیعه نظرش به وثاقت بوده و حتی اگر نظرش به وثاقت باشد چون نظرش وثاقت بوده از اهل سنت و واقفی ها و فتحی ها هم نقل کردند به خاطر وثاقت از عامه هم نقل کردند به خاطر البته این مبنای شیخ حالا من اجمالاً عرض می کنم چون بنا نداریم الآن وارد کلام شیخ بشویم انصافاً خب ایشان می خواهد بگوید نه مثلاً شیعه به روایت شیعه عمل می کرده ایشان طرحش این است، به روایتی که امامی بوده، خب شما از عده ای غیر امامی هم نقل می کنید می گوید نه اگر نقل کردیم به خاطر وثاقت یعنی مرحوم شیخ آمده این جوری جواب بدهد که از مشکل فرار کند لیکن خب بدتر وقع فی مشکله اخری یعنی می گویند مثلاً تمام اهل سنتی که ثقة بوده همین چهار، پنج نفر اند، مثلاً اسماعیل ابن ابی زیاد، سکونی و غیاث ابن کلدوب تصافاً اسماعیل ابن ابی زیاد سکونی و اسماعیل ابن مسلم سکونی اتفقت العامه این که کان کذاباً نه این که فقط ضعیف است یک نفر من هنوز ندیدم در عامه او را توثیق، مثلاً لا اقل گفته لابس به حالا اصلاً متهم به کذب است نه این که چون می دانید در اصطلاح رجالیون شدیدترین عنوان کذاب است و مرحوم نجاشی هم در بین علمای ما خیلی مؤدب است کم است این تعبیر را به کار می برد اما این تعبیر در کلمات ابن غضائری خیلی زیاد است مثلاً در میان اهل سنت بخاری هم همین طور است شاید اصلاً کلمه کذاب به کار نمی برد گفته شده شدیدترین عبارتش ترکوه یعنی ولش کردند روایت نقل نمی کند، گفته این شدیدترین، معروفه بخاری خیلی با ادب، در میان علمای ما هم اگر مقایسه بکنیم بین کتاب نجاشی و ابن غضائری هر مقدم ابن غضائری تند است وضاع و کذاب فلان مرحوم نجاشی خیلی مؤدب است انصافاً مراعات ادب را زیاد انجام می دهد علی ای به هر حال آن وقت این ها طبیعتاً مرحوم شیخ خیال کردند با این جواب اهل سنت ساکت می شوند خب این جواب که این ها را ساکت نمی کند این در حقیقت بدتر می کند می گوید ما این همه اجلاء داریم شأن داریم شما می گویند از سنی نقل می کنید به خاطر وثاقت این ها این همه روایت دارند چرا نقل نمی کنید آن وقت می روید از سکونی نقل می کنید عمر ابن خالد واسطی از عمر ابن خالد ما کم نقل داریم، عمر ابن خالد راوی همین کتاب مسند زید است حدود هزارتا روایت دارد کمتر ما از این هزارتا در کتب ما چندتا هم در کافی آمده در تهذیب بیشتر آمده حدود سی تایش را ما نقل کردیم بعضیاش هم الآن در مسند زید نیست من مراجعه کردم نیست آن وقت عمر ابن خالد هم آن ها متفق اند که کان کذاباً البته عمر ابن خالد را ما مثل آقای خوبی هم توثیق کردند به خاطر ابن فضال در کشی آمده که ابن فضال گفته کان ثقة به خاطر عبارت ابن فضال در کتاب کشی ایشان توثیق شده،

س: احتمال ندارد شیعه یک توجهی به روایات شان کرده باشند آن ها عمداً گفته باشند کذاب

ج: نه بحث این که احتمال چه است؟ بحث سر چه است آن بحث دیگری است بحث سر این است که ما می خواهیم ببینیم آیا شیخ واقعاً می خواهد با این مطلب می خواهد یک ارتکاز بین طائفه درست کند،

س: بلی، دلیلش چه است؟

ج: این نکته این است و این ارتکاز مثلاً از زمان امام صادق است چون این ارتکاز ابتداءً از زمان خود شیخ است نمی شود انکار کرد و این ارتکاز از زمان علامه خیلی قوی شده یعنی علی ای حال متعارف شده، می گویند حسنه، صحیحه، موثقه، ضعیفه، بالاخره

اصطلاحات را به کار بردند حالا ممکن است بگویند صحیحه لیکن لا نعمل بها، ضعیفه نعمل حالا بحث دیگری است، اما این آمد یعنی

س: با کنایه تعبیر

ج: ملتفت شدید چه می خواهم بگویم، من دنبال الآن بحث علمی ما در این جا در این مقدمه است آیا بعد خب ما این را توضیح بیشتری بدهیم الآن می خواهم این نکته را روشن بکنیم واقعاً از عبارت شیخ در می آید که یک ارتکازی بین شیعه بوده، و این ارتکاز از قرن دوم شروع شده یا از قرن اول از زمان امیرالمؤمنین اصحاب امیرالمؤمنین دقت فرمودید یک ارتکازی بین شیعه شروع شد که طبق این ارتکاز شیعه به وثاقت نگاه می کرد یا به امامی بودنش یا به وثاقتش ولو امامی نباشد بحثی را که من الآن می خواهم بیشتر نظر دارم این است، حالا من برای این که اولاً بعد هم این مطلبی که ایشان گفته که شیخ چه فرموده برای این مطلب من الآن به اصطلاح الآن وارد بحث نمی شویم فقط اشاره عابره این که ایشان گفته در خبر آن افراد نه به خاطر به اصطلاح وثاقت باشد بلکه به خاطر آن دوتا شرطی است که مرحوم شیخ کرده اینها را من توضیح می دهم متأسفانه ایشان هم نتوانستند از عبارت شیخ کاملاً در بیاورند مطلب را عرض کنم که در این چاپی که دست من هست چون این چندتا چاپ دارد الآن اخیراً در کتاب عده شیخ این چاپ صفحه ۲۸۶ فصل فی ذکر الخبر الواحد، البته شیخ واضح است در مجموعه آثارش خیلی ادبی مثلاً قلم ادیبانه ندارد نجاشی دارد شیخ ندارد و صحیحش هم خبر الواحد است نه الخبر الواحد ایشان به نحو صفت آورده به اضافه باید باشد،

س: احتمال چاپ و مصحح هم هست

ج: احتمال دارد، بعد ایشان وارد اقوال شیعه می شود و اقوال علما می شود علمای اهل سنت و من انشاءالله اگر فرصتی بود در بحث حجیت خبر به اصطلاح انشاءالله متعرضش می شوم دیگر نمی خوانم و الذی اذهب الیه ان خبر الواحد این درسته خبر الواحد درست است به نحو اضافه درست است، لایوجب العلم و ان کان يجوز ان ترد العبادۀ بالعمل به عقلاً، این در مقابل مثل ابن قبه سیدمرتضی عقیده اش همین بوده و قد ورد جواز العمل به فی الشرع سیدمرتضی این جا مخالف است که در شرع نیامده الا ان ذلک موقوف علی طریق مخصوص، البته ایشان خیال می کنند با این ترتیب مثلاً چون من اعتقاد خودم این است برداشتم این است شیخ وقتی به بغداد می گویند قبلاً هم مثلاً شافعی بوده با مبانی اهل سنت آن ها را من چه عرض کنم، نمی دانم واضحی امر واضحی نداریم اصولاً شیخ سه صد و هشتاد و پنج بنا بر معروف به دنیا آمده و تولد ایشان است ولادت ایشان می گویند تولد هم درست است خدا رحمت آقای سیدعبدالستار را اشکال می کرد می گفت تولد فی الزمان، این سنۀ تولد می گفت غلط است ولادته وُلد، خدا رحمتش کند حالا ما یادی هم از ایشان بکنیم خیلی واقعاً حقوق دارد رضوان الله تعالی علیه و قد ورد جواز الا ان ذلک آن وقت این ایشان بیست و سه ساله بوده به بغداد آمده ما از این معلومات ایشان در ایران اطلاع نداریم آنچه که من تا حالا پیدا کردم دوتا از مشایخ هم که شناخته نشدند احتمالاً این ها در ایران با ایشان برخورد کرده در بقیه مشایخ بغداد انشاءالله این ها را باید بحث ها را بعدها به یک مناسبت های دیگر متعرض، آن وقت این که گفت موقوف علی، معذرت می خواهم مرحوم شیخ در بغداد خب معروف بود مثل سیدمرتضی با جلالت قدرش حتی خود شیخ مفید که اینها شیعه به خبر واحد عمل نمی کنند به کتاب صحیح بخاری دیگران شیخ می خواهد بگوید نه ما به خبر عمل می کنیم به خبر شما عمل نمی کنیم، این اگر ایشان این را با یک بیانی یعنی در حقیقت جنبه های فقهی می شود دیگر جنبه بحث حجیت خبر نمی شود یعنی اگر بخواهیم تحلیل دقیقش بکنیم مثل فرض کنیم اسماعیلی ها اسماعیلی ها فقط به کتاب دعائم الاسلام عمل می کند هیچ کتابی هیچ روایتی دیگر خب هر چه ما به این ها بگوییم دعائم الاسلام بیش از نود

درصدش الآن روایت ماست الآن یا آنی که الآن روایت ماست نزدیک هشتاد درصد هفتاد و پنج، تا هشتاد اصلاً عین روایت ماست واضح است از ما یا کتاب حریر است یا کتاب حسن ابن محبوب است کتاب حسین ابن سعید است کاملاً، بقیه روایات اصلاً نگاه نمی کند همان خصوص این ها را نمی شود گفت این ها قائل به حجیت خبر اند شیخ می خواهد در بغداد بگوید ما قائل به حجیت خبر هستیم لیکن دارای وصف معینی است ایشان عنایت نفرموده که این اوصافی را که شما گفتید این خبر را بما هو خبر خارج کرد اگر خبری باشد که در طائفه ما باشد پس دیگر دنبال خبر نرویم دنبال خبر نروید دنبال تلقی اصحاب، و لذا هم بعدها محقق فرمود کل خبر عمل به الاصحاب، دیگر دنبال خبر نباید رفت مگر نظر شیخ این باشد که ما عرض کردیم مرادش این باشد که ما مع ذلک به خبر به عنوان دلیل لفظی عمل می کنیم و سیدمرتضی به عنوان دلیل لفظی هم عمل نمی کرده مگر مراد ایشان این باشد اما چون آراء اهل سنت را آورده و می خواهد در مقابل آن ها در حقیقت مرحوم شیخ می خواسته این مشکل را یک جوری حل بکند هم بگوید ما به خبر عمل می کنیم هم می گوید به خبر شما عمل نمی کنیم این خیلی مشکل است بعدش هم باز مبتلا شد که به خبر عده ای از اهل سنت عمل کرده تعلیل هم آورد به این که چون این ها ثقه هستند یک مشکل دیگر این جا شد، چون آن ها پیش اهل سنت ثقه نیستند کذاب هم هستند نه این که ثقه نیست ثقه هم منحصر به این ها نیست و بزرگان شأن دارند یعنی افرادی که کاملاً جزو شخصیت های بزرگ علمی زمان خودشان اند، خود فرض کنیم مثلاً مالک ابن انس من باب مثال این ها شخصیت های علمی زمان خودشان اند این ها را نمی شود گفت به خبر این ها عمل نکنیم به خبر سکونی عمل بکنیم در حقیقت شیخ می خواسته این را توجیه بکند اما به نظر من خیلی موفق در توجیه نیست، بهترین راهش و این را می خواهد حالا آن بحث توجیه شیخ و کلام شیخ و خصوصیت کلام شیخ را بعد متعرض می شویم مفصلاً انشاء الله لیکن الآن انصافاً می خواهیم ببینیم که ایشان می تواند ارتکاز درست کند یا نه؟

یک این که علی طریق مخصوص و هو مایرویه من کان من الطائفة المحقة

س: این عبارت ممکن است چون ایشان در عده از کتاب قاضی خیلی نقل کرده خود قاضی در مغنی تعبیرش دقیقاً همین شکل است مذهب شان می گوید: القوم علی التعبد به فی الخبر الذی لاتعلم صحته ان يعمل به اذا کان مختصاً بشرائط این دقیقاً به مذهب معتزله می گوید القوم که می گوید

ج: معتزله معروف این است که به خبر عمل نمی کند اصلاً شواهد،

س: قاضی

ج: بلی قاضی نقل کرده،

س: عبارت های شیخ هم خیلی گاهی تصریح می کند

ج: بلی علی ای حال نکته عجیب این است که مثلاً کتاب قاضی قاضی عبد الجبار مثلاً چهار صد و بیست است وفاتش نه هجده بیست

س: چهار صد و،

ج: آن وقت سیدمرتضی شافی را در نقض آن نوشته خیلی سریع است ما به این تندی مخالفین را رد نمی کنیم، سیدمرتضی چهار صد و سی و شش است خب و از عجایب کار الآن کتاب مغنی هست آنچه که سیدمرتضی از مغنی نقل می کند با این کتاب مطبوع هم فرق دارد یعنی نسخه خاص بلی آقا؟

س: چهار صد و پانزده

ج: من خیال می کردم بیست، یعنی بیست و یک سال بعد از ایشان خیلی نزدیک است و کاملاً یعنی خیلی عجیب است و قال و قال و قال عین عبارتش را می آورد جلد بیست چون جلد آخر که در امامت است شافعی در آن، بلی آقا

س: بلی مجلد بیست است

ج: مجلد بیست است اما جلدش

س: چاپ شده

ج: بلی اما جور دیگر چاپ شده، مجلد بیست ایشان بحث امامت را دارد خیلی واقعاً انصافاً وقتی من نگاه می کردم واقعاً آدم افسوس می خورد که این علمای چقدر هم غیرت داشتند کتاب مثل قاضی عبدالجبار جزو نوابغ دنیای اسلام است نمی دانم اصلاً

س:

۱۰: ۵۵

ج: قاضی ری است به نظرم

س: قاضی ری بوده اما ظاهراً

ج: بلی خیلی فوق العاده نوشتند چهار صد هزار صفحه به خط خودش نوشته نمی دانم شاید شوخی باشد اصلاً برای ما تصورش ما بخواهیم چهار صد هزار صفحه کتاب جمع بکنیم مشکل است چهار صد هزار صفحه نوشتند به خط خودش نوشته و من فکر می کنم ولو جبائی ها دو تا خیلی معروف اند فکر می کنم در معتزله از همه شان اقوی همین قاضی است قاضی عبدالجبار اهل تهران هم هست قاضی عبدالجبار رازی انصافاً هم فوق العاده است بینی و بین الله مرد فوق العاده ای است و این مقدار سعه تألیف واقعاً چیزی عجیبی است یعنی چهار صد هزار صفحه خیلی است یعنی انصافاً مثلاً الآن کتاب های چهار صد صفحه ای هزار جلد کتاب الآن که اصلاً سطور و این ها با آن زمان خیلی فرق می کند،

س:

۶: ۵۶

احتمال دارد

ج: چهار صد هزار صفحه را ایشان می گویند به خط خودش نوشته این آدم فوق العاده ای است انصافاً به هر حال ایشان می گوید ما یرویه من کان من الطائفة المحقة و یختص بروایته البته این عبارت مشعر به وثاقت نیست این عبارت مشعر به مذهب است فقط و یكون علی صفة يجوز معها قبول خبره من العدالة و غیرها این رجال است، این یکش رجال است یعنی مطلب این است مرحوم شیخ می خواهد بگوید اصحاب ما حالا یا مرادش از زمان امیرالمؤمنین از زمان امام صادق کسی که امامی بوده و عادل بوده حالا امامی می شود در تراجم متعرضش شد مشکل ندارد اما عدالت را در رجال آوردند و حجیت خبر عدل را اصولاً در اصول آوردند یعنی تعبد برده روی آن این که مرحوم شیخ می گوید این نکته این است که آیا واقعاً عدالت که ایشان البته ایشان دارد و غیرها که شاید مرادش وثاقت باشد یا عدالت یا غیر عدالت این را ما الآن تمام کلامی که ما الآن امشب می خواستیم، بحث بکنیم نمی دانیم حالا امشب می رسیم یا نه؟ دیگر بی حال می شوم این بود که آیا واقعاً همچون چیزی هست یا نه؟ بعد ایشان می گوید که من بلی مذاهب دیگر را نقل می کنم و فساد آن ها را واضح می کنم دیگر چون محل بحث ما نیست الآن مطلب ایشان بعد الی ان قال تا می آید

به این جا سؤال و جواب فان قالوا قیل له بلی بحثهای که این بحث‌هایش یک مقدارش مال معتزله است اصلاً که اگر خبر واحد در شریعت جایز باشد در قرآن جایز است الی آخر این اشکالات معتزله است بعد تمسک به آیه، ایشان تعجب این است در حجیت ابتداء تمسک به آیه نفر می‌کند، بعد به آیه نبأ تصادفاً یاد می‌آید آقای خویی هم در اصول شان آیه نفر را قبول می‌کنند دلالتش را آیه نبأ را قبول نمی‌کنند این جا هم دیدم تعجب کردم اول به آیه نفر تمسک می‌کند بعد به آیه نبأ با این که انصافاً اگر بنا بشود آیه نبأ به نظر ما می‌آید که به هر حال یک اشعار مایی دارد به خلاف آیه نفر این جا در این صفحه ۳۰۹ می‌گوید استدلو علی وجوب العمل بخبر الواحد بقوله تعالی فلولا نفر بلی ایشان نقل می‌کند بعد رد می‌کند بعد از این که رد کردند، بعد صفحه ۳۱۴ و ایضاً استدلو ایضاً بقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق نبأ خیلی تعجب آور است که ایشان ابتداءً آیه نفر را نقل می‌کند با این که انصافاً دلالت نمی‌کند بلی مفصل ایشان اقوال را می‌آورد و بررسی می‌کند و دیگر حالا به همان روشی که بیشتر می‌شود گفت روش کلامی است و بعدش هم مسائل به اصطلاح تاریخی و صحابه و اختلاف صحابه و این مطالب را نقل می‌کند که به ما ربطی ندارد، بعد در صفحه ۳۳۶ فاما ما اخترته من المذهب عمده‌اش این است،

س: چاپ جدید می‌شود صفحه ۱۲۶ چاپ دو جلدی جدید

ج: این سه جلدی است،

س: بلی

ج: چرا دوتایش چاپ نشده من ندارم،

س: این چاپ جدید است چاپ بوستان کتاب است لابد،

س: این چاپ نه، من دیدم چاپ آقای انصاریان است

س: همان بوستان کتاب چاپ کرده

س: بعد تجدید چاپ کردند بلی

ج: من چون ندارم یعنی فکر می‌کنم بازار نیامده من فقط یکش را دارم دو سه‌اش را ندارم

س: بلی فاما ما اخترته من المذهب فهو ان خبر الواحد اذا كان وارداً من طریق اصحابنا القائلین

۴۰: ۰۰: ۱

و كان ذلك مروياً عن النبي صلى الله عليه و آله، ما کم داریم روایت عن رسول الله، او عن واحد من الائمه علیهم السلام و كان ممن لا یطعن فی روایت و یكون سدیداً فی نقله این مرادش از سدید همان ضابط است ما یرویه عدل ضابط، لا یطعن فی روایت مال ظاهراً عدالت است و لم تکن هنا قرینة چون ایشان می‌خواهد بگوید خبر واحد بدون قرینه درست این مطلب حالا شرحش باید یکجا، بلی و الذی یدل علی ذلك من تمام این بحث‌ها را مقدمات را عرض کردم برای این کلمه اجماع الفرقه المحقه حد اقل این اجماع این است که حاکی یک نوع ارتکاز باشد آیا ارتکازی هست که از قرن دوم اصحاب ما چون آن بحث سدید و عدالت این می‌شود بحث‌های رجالی و وثاقت بلی مجمعه علی العمل بهذه الاخبار آن وقت چه می‌گوید التی رووها فی تصانیفهم و دونها فی اصولهم این می‌شود فهرستی،

س: برگشت شد

ج: خیلی عجیب است این است که تمام حرف من این است اگر بنا بود امامیت باشد یک نکته دارد عدالت و ضبط و اینها یک نکته دارد اگر بنا شد اصول و مصنفات باشد نکته اش عوض می شود فهرستی متأسفانه دقت نشده در عبارت شیخ و نمی دانیم حالا شیخ قدس الله نفسه روی مبانی که ما الآن عرض کردیم التی رووها فی تصانیفهم و دونها فی اصولهم لاینکرون ذلک و لایدافعونه درست است این مطلب لیکن این ارتکاز را روی فهرستی می برد

س: یا روی رجالی

ج: روی رجالی می برد یعنی مثلاً در کوفه کتاب حریز معروف بوده به خاطر این که معروف است بهش عمل کردند یا چون حریز ثقة است از زراره ثقة نقل کرد روی وثاقت و سدید حالا کتاب حریز بالخصوص مرحوم نجاشی ندارد کان من الاصول لیکن مرحوم شیخ دارد عبارت شیخ را بیارید در فهرست

س: این جا عبارت لایتناکرون چاپ شده

ج: این جا نوشته و لایتناکرون بلی من اشتباه خواندم لایتناکرون ذلک دیگر بی عینک که باشد یغتفر فی

۲: ۳: ۱

عبارت مرحوم شیخ بیاورید در فهرست در حریز می گوید کتبه کلها من الاصول نجاشی نمی گوید من الاصول آن وقت غیر از عبارت شیخ که اصحاب امام صادق یعنی چون حریز جزء اصحاب امام در اصول است در یک روایت صحیحه عماد دارد قلت، انی احفظ کتاب صلاة لحریز یعنی این نشان می دهد ارتکاز این است دقت می کنید،

س: بلی کتاب مراده

ج: دقت می کنید و امام

س: شیخ طوسی حریز را آوردند

ج: بخوان عبارتش را

س: حریز ابن عبدالله

۳۶: ۳: ۱

س: شماره دویست و چهل و نه، شماره را بگویم که ثقة کوفی سکن سجستان له کتب منها کتاب الصلاة کتاب الذکات کتاب الصیام کتاب النوادر تعد کلها فی الاصول

ج: خیلی تعبیر زیبایی است این عبارت را نجاشی ندارد، تعد کلها فی الاصول اصول تا مطرح شد یعنی فهرستی اصول مطرح شد فهرستی، سدید فی النقل عادل فلان یعنی رجالی، ما الآن مشکلی، عبارت نجاشی را هم می خواهید بیاوری

س: بلی عبارت ایشان هم فقط عبارتش را می خوانم

ج: آن وقت اضافه بر او می بینیم که مثل حماد به امام صادق عرض می کنم انی احفظ کتاب الصلاة لحریز کتاب حریز فی الصلاة،

س: ایشان در مورد چیز، شماره ۳۷۵ در فهرست نجاشی له کتاب الصلاة کبیر و آخر الطف منه و له کتاب النوادر فاما کبیر فقرئناه که سندش را،

س: نمی گوید کلها فی الاصول اصولاً این انشاء الله تعالی چون بحثهای که می رسمیم نمی دانم دیگر چند ماه دیگر طول می کشد تا آنجا برسیم توضیح خواهیم داد که اصولاً مرحوم نجاشی نظر اصول ندارد خیلی به خلاف شیخ این دوتا دیدگاه است و حالا زمینه های

این دیدگاه‌ها از کجاست انشاءالله در آنجا متعرض می‌شویم حتی ببینید آن واحد منهم یا اگر استثنایه باشد آن واحداً منهم اذا اتی بشئ لایعرفونه سنلوه من این قلت هذا؟ فاذا احالهم علی کتاب معروف او اصل مشهور،

س: فهرست

ج: دیگر کاملاً بعد و کان راویه ثقۀ این را باز اضافه کرده این کان راویه ثقۀ به معنای رجالی است فقط من نمی‌دانم الآن مراد ایشان از این کلمه راوی یعنی چه؟ اصلاً من خودم فهمیدم چون اصطلاحاً اصطلاحی که الآن ما می‌فهمیم مثلاً کتاب مشهور یا اصل مشهور مثلاً کتاب حریر مراد از راوی یعنی خود حریر که مؤلف کتاب است خود حریر اگر ثقۀ است و در کتابش آمده این را قبول می‌کردند یک احتمال دیگر که در آن زمان بیشتر متعارف بود راوی کتاب نه خود مؤلف کتاب راوی که در آن زمان می‌گفتند کسی که نقل کتاب کرده اصلاً در آن زمان اصطلاح راوی این بود مثلاً ما الآن از روات حدیث مثلاً کتاب حریر راوی معروف معروف ما حماد ابن عیسی است که خودش از و کان راویه ثقۀ یعنی این جور می‌گفتند کتاب حریر که اصل به قول شیخ نسخه حماد ابن عیسی در مقابل اگر بخواهیم بگوییم یاسین ضریر اهل بصره کور بوده یاسین ضریر ایشان هم از حریر دارد یک مقدار زیادی احادیث حریر در باب مثلاً حج توسط یاسین ضریر که از یاسین ضریر هم به نظر من یک نفر چون بعضی از نسخ اختلاف دارد آن هم محمد ابن عیسی ابن عبید یقطینی ایشان ازش نقل می‌کند خب این‌ها می‌آمدند می‌گفتند کتاب حریر به نسخه یاسین کتاب حریر به نسخه حماد شاید اگر آن زمان بود و کان راویه ثقۀ این جور می‌فهمیدیم که لذا عرض کردیم روایت کتاب یا راوی کتاب این معادل بود با چاپ که الآن می‌گوییم چاپ نجف، چاپ بغداد چاپ لبنان، چاپ ایران اصطلاحش این روایت مصادف یعنی مساوی کلمه چاپ بود که الآن متعارف است اگر مراد ایشان این باشد که راوی کتاب را نگاه بکند باز هم هنوز بحث فهرستی می‌شود اما اگر خود مؤلف کتاب را نگاه کند بحث رجالی می‌شود شیخ در حقیقت یک جور جمع کرده بین هر دو هم خواسته رجالی باشد هم فهرستی باشد، این ما باید روی این الآن یک کمی کار بکنیم،

س: بین هر دو شدنی هست

ج: ها! احسن و اصولاً ما دنبال ارتکاز هستیم آیا واقعاً با این عبارت می‌توانیم ارتکازی از قرن دوم درست بکنیم یا با شواهدی که الآن داریم اگر ارتکازی بوده مخصوصاً وقتی مایرویه الامامیه ارتکاز اگر بوده روی کتاب بوده نه روی وثاقت راوی یعنی بحث وثاقت را مطرح نمی‌کردند آن‌چه که مطرح می‌کردند این جزو شیعه است جزو اصحاب امام صادق است یا نه؟ ایشان نوشته همچو کتابی روی این جهت بحث اگر این جهت باشد می‌شود فهرستی بالاخره یا از عبارت شیخ در می‌آوریم رجالی بودن یا فهرستی یا عبارت مجمل است شواهد خارجی را باید نگاه بکنیم که انشاءالله بعد متعرض می‌شوم لاینکر حدیثه سکتوا و سلموا الامر فی ذلک و قبلوا قوله و هذه عادتهم و سجتهم من عهد النبی صلی الله علیه و آله و من بعدهم من الائمه علیهم السلام و من زمن الصادق جعفر ابن محمد، من زمن النبی که الآن خیلی مشکل است از شیعه چیزی بتواند بگوید الذی انتشر العلم عنه و کثرت الروایه من جهته فلو لا ان العمل بهذه الاخبار کان اگر به عنوان هذه الاخبار به نحو اشاره بگیریم که فهرستی می‌شود لما اجمعوا علی ذلک و لانکروه لان اجماعهم فيه معصوم لایجوز علیه الغلط و السهو همان قاعده لطف بعد دنبال این بحث این می‌شود که بین شیعه ممنوع بوده اگر کسی عمل می‌کرده دیگر مثلاً ترکش می‌کردند اگر خبر واحد هم ممنوع بوده کسی عمل بکند باید ترکش بکنند نبوده، بعد اشکال می‌کند که شیعه اهل عمل به خبر واحد نیست حالا من چون نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم چون اساساً هدفم آن نبود این بحثها را می‌گذاریم برای بعد بعد اشکال می‌کند که مشایخ شما این جور گفتند این طور این طور وارد بحث‌های ایشان نمی‌شویم.

آن نکاتی که الآن محل کلام ماست،

س:

۱۸: ۱۰: ۱

س: چاپ جدید بلی چاپ بوستان کتاب آقای انصاری است،

ج: بعد یک سؤالی دارد من چون نمی خواهم همه عبارت در صفحه ۳۴۵ فان قیل کیف تعملون بهذه الاخبار و نحن نعمل ان روايتها اكثرهم كما رووها روى ايضاً اخبار الجبر و التشبيه که این عبارت را سیدمرتضی در آن رساله اش است

س: صفحه ۱۳۰

ج: بلی آنجا قیل لهم ليس كل الثقات نقل حديث الجبر و التشبيه و غير ذلك مما ذكر في السؤال و لو صحّ انه نقله لم يدل على انه كان معتقداً لما تضمنه الخبر از این راه وارد شده، می گوید اولاً ثقات این ببینید من تمام کلمه ثقات است معلوم می شود ایشان دنبال ارتکاز ثقات است این رجالی می شود بعد هم اگر هم یک ثقه ای یک حدیث جبر را نقل کرده معلوم نیست معتقد بوده فقط شاید می خواسته نقل بکند و نحن لم نعتد على مجرد نقلهم بل اعتمادنا على العمل الصادر بعد این اشکال سیدمرتضی که اکثر روايتها مجبره و مشبهه و مغلده غلاط واقفه و فتحیه و غیر هولاء من فرق الشيعه و من شرط خبر واحد ان يكون راويه عدلاً عند من اوجب العمل بهذا این عند من اوجب العمل به کلام اهل سنت است، من اوجب العمل و هذا مفقود فی هولاء و ان عولتم على عملهم دون روايتهم فقد وجدناهم عملوا بما طريقه هولاء الذين ذكرناهم و على ذلك لا يدل على جواز العمل باخبار الكفار و الفساق اگر شما می خواهید به این ها عمل بکنید به اخبار کفار قیل لهم لسنا نقول بلی بعد وارد بحث این می شود که اگر غلات باشد فاما ما يرويه العلماء المعتقدون للحق بعدش هم ما يرويه قوم من المقلده که می خواهد بگوید نه تقلید اشکال ندارد بلی بعد وارد بحث های عقایدی می شود که الآن ربطی به ما ندارد.

بعد و اما الفرق الذى ۳۴۹ اشاروا اليهم من الواقفه و الفتحيه و غير ذلك فعن ذلك جوابان احدهما ان ما يروى هولاء يجوز العمل به اذا كانوا ثقات فى النقل این دارد این عبارت را و ان كانوا مخطئين فى الاعتقاد اذا علم من اعتقادهم تمسكهم بالدين و تخرجهم من الكذب يا كذب و وضع الاحاديث و هذه كانت طريقه جماعه آثروا الاثمه نکته این است تمام آن بحثی را که ما گفتیم دنبال این بودیم که ایشان می خواهد بگوید اگر به واقفیه عمل شده به خاطر این که این ها معاصر ائمه بودند و دروغگو نبودند ولو بعدها، نحو عبدالله ابن بكير ایشان یک نکته ای را معلوم می شود کاملاً متنبه است توجه دارد چون بعضی از این فتحی ها بعدها فتحی شدند مثل ابن فضال پسر اصلاً این با ائمه نبود ایشان احتمالاً در اوائل غیبت صغری فوت کرده باشد ایشان می گوید نه آن های که معاصر ائمه نکته فنی این جاست مثل عبدالله ابن بكير این معاصر ائمه بوده و روایات او را هم نقل کردند با این که ایشان فتحی است لیکن مشکلی که الآن مرحوم شیخ با او دارد این است، اولاً حالا غیر از شرح الحال عبدالله ابن بكير به قول مرحوم محقق هم گفت جزء اصحاب اجماع است نکته که در عبدالله ابن بكير این است که ایشان معاصر امام صادق بوده ایشان پسر برادر زراره است و نقل هم کرده لیکن آیا واقعاً اگر شیعه به روایات او عمل کرد در زمان امام صادق به همان نگاه هم بعد از فتحیتش چون فتحیتش بودندش بعد از امام صادق است اصلاً فتحیت مذهبی است که بعد از امام صادق درست شد ایشان باید می نوشت که ایشان در زمان موسی ابن جعفر هم شیعه به عنوان این که ثقه است بهش عمل کرده این نکته فنی را دقت کنید کعبه الله ابن بكير و سماعه ابن مهران چون سماعه هم از امام نقل می کند نکته در باب سماعه انشاء الله این ها را بعد توضیح می دهیم اصولاً سماعه واقفی بودندش روشن نیست،

بلی آقا سماعه واقفی نیست در میان علما ما صدوق نسبت به واقفی به ایشان داده و شیخ طوسی اصلاً عبارت‌های نجاشی را بیاورید عبارت نجاشی مشعر به این است که ایشان واقفی نمی‌داند سماعه را بلی سماعه ابن مهران بعدها زراره از ش نقل می‌کند آن واقعی است و به احتمال بسیار قوی که انشاء الله بعد باید توضیح بدهم احتمالاً روایات سماعه یک رکن رکنی در فقه واقفیه شده اگر نکته این باشد که واقفیه در فقه‌شان به روایات سماعه عمل کردند یعنی فرض کنم زمان حضرت رضا زمان حضرت جواد چون واقفیه هم بعد از حضرت موسی ابن جعفر است آن وقت در حقیقت نکته می‌شود نکته فهرستی نه نکته رجالی یعنی آنچه که کتاب سماعه بوده بعد از گذشت مثلاً پنجا سال بعد از گذشت بیست سال کتاب را نگاه کنند به کتاب عمل کردند این می‌شود نکته فهرستی نه آن نکته ثقة باشند و معاصر امام باشد عبارت مرحوم نجاشی را بخوانید، بلی آقا بخوانید، قال النجاشی رحمه الله،

س: بلی شماره ۵۱۷ سماعه ابن مهران ابن عبدالرحمن الحضرمی

۵۷: ۱۶: ۱

حضرمی یکنی اباناشره و قیل ابامحمد کان یتجر فی القز و يأخذ به الی حران و نزل الکوفه فی،

ج: قز یعنی ابریشم کارش ابریشم است

س: روی عن ابی عبدالله و ابی الحسن علیهما السلام و مات بالمدينه ثقة و له بالكوفه مسجد بالحضرموت و هو مسجد زرارۀ ابن محمد الحضرمی بعده و ذکر احمد ابن حسین رحمه الله کانه وجد فی بعض کتب انه مات سنۀ خمس و اربعین،

ج: ببینید اصلاً واقفیه بعد از ۱۸۳ است می‌گوید این اصلاً ۱۴۵ فوت کرده از احمد ابن حسین ابن غضائری نقل می‌کند که اصلاً در حیات امام صادق فوت کرده بعد نجاشی را دقت کنید نجاشی می‌گوید این از احمد ابن حسین نقل می‌کند بعد بگویند

س: بلی فی حیات ابی عبدالله علیه السلام و ذلک ان اباعبدالله علیه السلام قال له ان وجعت

ج: ان وجعت الی المدينه الی الکوفه،

س: ان وجعت لم ترجع اليها فقام عنده فماتت فی تلك السنۀ و کان عمره نحو من ستین سنه و ليس عدم كيف هذه الحکايه

ج: این تعلیق نجاشی است می‌گوید ولو ابن غضائری این را گفته لیکن من نمی‌دانم ببینید دقت کنید، بلی بفرمایید

س: لان سماعه روی عن ابی الحسن علیه السلام و هذه الحکايۀ يتضمنوا انه ماتت فی حیات ابی عبدالله

ج: خب ایشان باید می‌گفت کان واقفياً اگر واقفی بود اصلاً بعد از ابوالحسن نه روی عن ابی الحسن بعد از امام کاظم این اگر واقفی بودنش قطعی بود و روشن بود نباید مرحوم نجاشی این جور بگویند که روی عن ابی الحسن باید بگویند و سماعه ابن مهران واقفی و هو ادرك الرضا عليه السلام نه این که مات فی ایام ابی الحسن،

س: اشکالی که مگر نمی‌شود در زمان امام صادق از امام کاظم نقل کند

ج: نه خلاف ظاهر است، می‌گویند

س: نه نه واقفی بودن است اشکال نجاشی را عرض می‌کنم

ج: بلی خلاف ظاهر است ظاهرش که ابی الحسن مادام حضرت صادق باشد از ابی الحسن بعید است علی ای حال اشکال جناب الآن داریم روایت سماعه عن ابی الحسن هم داریم راسته این مطلب ایشان یؤیده

س: با مکرراتش در کتب اربعه مثل فقط تهذیب و کافی و فقیه را حساب کنم،

ج: آقای خویی هم دارد سماعه، سماعه ابن مهران

س: بلی در کافی و تهذیب و فقیه فقط از امام صادق دارد

ج: نه ابی الحسن هم دارد آقای خوبی هم نقل می کند دارد عن ابی الحسن دارد نه این خب خیلی واضح بود ایشان می گوید ایشان کان واقفياً و واقفیه بعد از وفات امام کاظم است اصلاً، اصلاً معنا ندارد که یعنی تفاوت بین این دو تا سی و هشت سال است بین صد چهل و پنج تا صد و هشت و سه شهادت امام کاظم صد و هشتاد و سه است، سی و هشت سال تفاوتش است یعنی آنی که احمد ابن الحسین نقل کرده اصلاً به شهادت امام کاظم هم نرسیده و ایشان هم واقفی بودنش روشن نیست حق هم به نظر ما با ایشان است بلی بعدها کتابش یا آثار ایشان واقفیه بهش نقل کردند شیعه هم دیدند بد نیست عمل کردند لیکن این نکته می شود فهرستی نمی شود رجالی

س: در کافی یک دو سه چهار، پنج، پنج تا از ابی الحسن دارد

ج: عرض کردم دارد دیگر حافظه من بد نیست نه خیلی خراب نشده هنوز عرض کردم عن ابی الحسن دارد کلام نجاشی مؤید است یعنی قابل قبول است

س: شاید امام موسی ابن جعفر

۵۰: ۲۰: ۱

ج: بلی

س: باز هم دارد

ج: بلی دارد نه دارد

س: بیشتر دارد

ج: نه دارد عرض کردم آن اشتباه نوشته بود ایشان دارد از ابی الحسن من خودم عرض کردم قبول دارم از ابی الحسن امام نجاشی باید می گفت هو واقفی پس ایشان توفی بعد از این تاریخی که احمد ابن الحسین گفته به سی و هشت سال بود صحبت یک روز دو روز هم نیست یعنی معلوم می شود خود احمد ابن الحسین هم گیر داشته و شاید هم احمد ابن الحسین مطلب را نقل کرده از بعض کتب لدلاله بر این که ایشان واقفی نیست .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين